



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۸/۰۲/۱۶



احسان الله مایار

تکمله رویداد های تاریخی

(از خاطرات محمود طرزی)

قسمت سوم

در اخیر قسمت دوم موضوع خواندیم:

به این صورت قندهار هم تسلیم مامورین امیر عبدالرحمن خان گردیده انگلیز ها همه افغانستان را سرتاسر تخلیه و به امیر عبدالرحمن خان تسلیم نمودند و عنوان لارد روبرت آف قندهار را جنرال روبرت در این محاربه تخلیص قندهار احراز کرده است.

و اینک به امتداد گذشته می پردازیم:

از جمله شرایط عهد نامه که پسانها چیزی چیزی معلوم و ظاهر شده می رفت، این چیز ها به نظر بر می خورد:

- بالا حصار که به انتقام خون کیوناری خراب و منهدم کرده شده آباد کرده نشود و هیچ بنائی در آن ساخته نشود مگر کدام آبد و یا مکتب و یا خیرات خانه که برای ثواب بوده باشد.

- حدود حاضره بر همین خط موجود است و بعد از این به واسطه کومیسسیون مخصوصی تحدید می شود. چنانچه هم چنین هم شد که آن خط تا به حال به نام خط "دیورند" معروف است چونکه دیورند نام مامور انگلیز با آن خط تحدید حدود افغانستان و هندوستان را نموده بود به شرطیکه در مابین یک منطقه بیطرفی به نام "سرحد آزاد" گذاشته شده بود.

- معاملات و مناسبات سیاسی دولتین کماکان به قرار سابق که با امیر دوست محمد خان و امیر شیرعلی خان بود، باقی خواهد ماند. یعنی امیر افغانستان در داخل مملکت خودش به هر گونه اصلاحات و اجراءات خودش مستقل و آزاد، خود مختار مطلق العنان و در معاملات و مناسبت با دول و ممالک خارجه دولت ایمبراطوری هندستان انگلستان آن خدمت شان را به عهده می گیرد. به نام مدافعه تجاوز روسیه بر افغانستان، دولت کمپنی انگلیزیه هندستان، سالانه مبلغ یک و نیم ملیون روپیه کلدار به حضرت امیر افغانستان پیشکش می کند تا با این مبلغ همه ساله در تحکیمات و تدافعات سرحد روس و افغانستان کار روایی بکند. سفیر دولت امیر خود مختار افغانستان به دربار دولت کمپنی انگلیزیه هندستان به حضور وایسرای صاحب هندستان قبول می شود. کذا یک سفیر از مردم مسلمان هندستان، از طرف وایسرای صاحب به دربار حضرت امیر صاحب خود مختار افغانستان قبول می گردد. و غیره و غیره...

حالا چون خوب بنگریم معلوم می گردد که به موجب این چند فقره عهدنامه، اگر چه لفظاً به لفظاً همچنین نباشد، لکن معنا و مادناً از این به در هم نیست. چونکه وقوعات زمان آنرا اثبات کرده رفت افغانستان از زمان های امیر های سابق تا به دور حکومت امیر عبدالرحمن خان، و باز تا به آخر حکومت فرزندش امیر حبیب الله خان

بر همین گونه عهد نامه ها دستخط کرده آمده اند که در این گونه معاهده ها به هیچ صورت هیچ گونه معنی "استقلال تام" دیده نمی شود. بلکه نیم مستقل دولتی شمرده شدنش لازم می آید. البت: چونکه یک حکومتی که در داخل ملک خویش نه قانونی داشته باشد و نه تشکیلات حکومتی، تنها یک پادشاه خود مختار مستبد مطلق العنان که تنها به خواهش نفس خودش، یا بنا بر سعایت و اسباب سازی، جلادان یعنی کاردانش، هر روز به صد ها خلق خدا را از وطن و ملت به انواع عذاب ها و ستم ها محو و نابود سازد و چون مسئله در یک وجب زمین بیرون تر از خاک افغانستان آید، بدون مشوره و رهنمایی و سایه حمایه انگلیز، هیچ چیز گفته و یک قدم رفته نتواند.

آن چنان یک حکومت را چسان آزاد و مستقل تام گفته می توانیم؟

حال در این یک تأملی کنیم که آیا این از چه پیشآمده است؟ به فکر عاجزان ما چنین می رسد، که مفهوم معانی استقلال، استقلال تام، نیم مستقل، غیر مستقل، حمایه، تحت حمایه، و غیره در زمان های سابق در پیش افغان ها شناخته نشده بود. حتی درین تاریخ و زمانی که ما در "زمه" هستیم، و عهد نامه آن موضوع بحث ماست، نیز هیچ کسی در آنجا ها وجود نداشت که به مفهوم و معانی حقیقی این کلمات بدانند و یا نام آنرا بشناسند.

این فلسفه پردازی دیپلوماسیانه امروزه من در آنوقت و زمان، در هیچ گوشه از گوشه های دماغ من، به قدر گنجایش ذره هم جایی نداشت!

دیگر اینکه افغان ها طبعاً و فطرتاً با مردم غیر دین شان یک عداوت و دشمنی تعصبی مذهبی دارند. لاجرم این را که یک نعمت بزرگی می شمردند که به جای اینکه با چند کافر به کلام و پیام مجبور گردند، با یک کافر به این مجبوری را تحمل نمایند. این را از تجربه که در جنگ استقلال اخیر که "امیر امان الله خان" (نواسه امیر عبدالرحمن خان) که در این وقت تحریرات ما از زمان حکومت او بحث دارد، به من حاصل شد که ملا غلام محمد خان پنچات باشی که وزیر تجارت شده بود، در اثنای مذاکراتی که تشریح معنی استقلال به او می شد، او می گفت: "این چیزی که شما در باب استقلال می گوئید برای ما و ملک ما بسیار بد است. ما با یک کافر پوره کرده نمی توانیم با ده، دوازده کافر چسان پوره کرده به سر آورده خواهیم توانست؟"

بنده به فکر ناقص خودم این دو سبب را موجب تحت حمایه ماندن و نیم استقلال مستقل شمردن می شمارم که قول پنچات باشی هم یک دلیل آن است.

دلیل دگر اینکه از این کلمات در "تاج التواریخ" نام دو جلد کتاب سوانح عمری امیر عبدالرحمن خان در هیچ جا هیچ فقره ای در باب این کلمات ذکر نشده است و نیز در دو جلد کتاب "سراج التواریخ" که به فرمایش امیر حبیب الله خان تصنیف شده، یک کلمه در باب این کلمه ها دیده نمی شود.

بنابر این چون حال می اندیشم می بینم، که اگر مفهوم معانی حقیقی این کلمات در "زمه" و زمه ثیان کلمات شناسا و پره زانته (لغت فرانسوی به معنی معرفی شده) شده می بود، ممکن بود که بهتر و با شرف تر عهد نامه دستخط کرده می شد. چونکه فرصت خوبی برای افغانستان داده شده بود. در کابل انگلیز خوب مضمحل شده بود. اردوی قندهارش در زیر محاصره شدیدی در تضییق و فشار آمده بود در عموم اهالی افغانستان احساسات جهاد و غزا و کشیدن فرنگی را از وطن در هر طرف به شدت رونما بود. تنها در "زمه" و کوهدامن، تقریباً یک و نیم لک آدم مسلح موجود بود. اقوام و قبایل دیگر اطراف افغانستان جملتاً متعدد و مترصد یک امر بودند. علی الخصوص که اگر یک فکری در باب اتحاد و یگانگی در مابین غازی های قندهار و زمه ثیان تولید کرده می شد، انگلیزان را به چنان عهد نامه مجبور می کردند که با استقلال تمام، تک شان "اتک" می شد.

لکن وا اسفا هزار حسرتا! مسئله رقابت و کین و بغضی که از نتایج اولاد های انباق های قوم مامد زی- یعنی اولاد سردار پاینده محمد خان، و باز در بین اولاد امیر دوست محمد خان به وجود آمده بود، این دو نواسه های کا کا را - یعنی امیر عبدالرحمن خان و سردار ایوب خان را آن قدر از هم دور ساخته بود، که انگلیز را خیلی نزدیکتر نسبت به همدیگر خود می دیدند. نه تنها در بین نواسه های عم بلکه در بین برادران سکه و برادران اندر بغض و منافرتی پدیدار بود که امیر یعقوب خان می گفت: "خدا نکند من به زور همت ایوب سلطنت را بگیرم." و این عباره را وقتی صرف نموده بود که بعضی اشخاص او را تسلی و تشجیع بر مقاومت و پایداری می نمودند و می گفتند: "هنوز جای نا امیدی نیست! چرا خود را تسلیم می کنید؟ برادر تان ایوب خان با اردوی هرات هنوز در آنجا حکومت می کند!"

در این واقعه "زمه" نیز عین همین حال بلکه بدتر ترش به وقوع آمده بود. مثلاً انگلیز ها یک جمیلۀ حسنۀ بسیار خوبی به امیر عبدالرحمن خان تقدیم می نمایند که آنهم شرط ضرب و تکیل ایوب خان است در قندهار. از آن طرف شنیده می شود که بنابر اعلان امارت امیر عبدالرحمن خان، ایوب خان با فتوای ملا های تحت حکم خودش، بر امیر عبدالرحمن خان حکم کفر را صادر نموده، محاربه با عبدالرحمن خان را عین غزا با انگلیز ها قرار داده بودند.

یکی از سبب های استعجال، در امضای عهد نامه "زمه" این شد که انگلیز ها در افغانستان همیشه از رقابت های پُر بغض و همچشمی های پُر کین اولاد ها و نبیره های انباق های سدوزائیا و مامدزیا استفاده کرده آمدند و در "زمه" نیز به کار برده و به اینکه: "اگر تو نکنی یعقوب و یا برادرش ایوب خان که با ازین بالا تر چیزها هر دم و حاضر و آماده می باشند!"

امیر عبدالرحمن خان این را هم می اندیشید که اقوام مختلفۀ افغان ها به این غلبه هایی که بر انگلیز ها کرده اند و این انقلاب های پی هم حکومت امیر شیر علی خان و امیر یعقوب خان خیلی چشم سفید و سر کش گشته اند. از همه پیشتر اجراءات اصلاحات لازم دیگر که پسانها می اندیشیم گفته معاهده را امضا و شهر کابل را با یک ونیم لک روپیۀ نقد و سه هزار تفنگ دنباله پُر از قسم شنایدر و (طوپ) مارتین یعنی قاطری، و دیگر بعضی لوازمات از قبیل خیمه و زین و غیره تسلیم و تقدیم نمودند. امیر مشار الیه ماه جولای سنه ۱۸۸۰م با یک دبدبۀ تمام در شهر کابل داخل و دروازه قندهاری شهر نو شیر پر را مقر اقامت مؤقتی حکومت خود قرار داد.

حضرت پدر در اینجا به حضور امیر آمده از آن روز از مقربان و درباریان حضوری امیری شده ماندند و من هم هر روزه با حضرت پدر به دربار آمده تا به وقت شام در آنجا می بودم.

در حال و احوال حیاتیۀ ما یک تبدلات عجیبی پیش آمد

دوازده سالی که در زمان حکومت امیر شیرعلی خان آزادانه در یک عالم ادبیات و امرار حیات به سر آمده بود حالی در مقابل دیگر گونه آزمایش های طبیعت در مجادله عالم زندگانی پویان شدن گرفته ام. هر روزه به دربار پادشاهی رفتن و در آن دربار تَو تَو چیز ها دیدن و تَو تَو چیز ها شنیدن، بر واقعات دیدنی ها و شنیدنی های گذشته من دگر گونه معلومات و اکتسابات علاوه و اضافه نموده می رفت. مثلاً درینقدر مدت، یعنی بعد از آن که امیر شیرعلی خان اسپ های ما را به تاراج برده بود، باز تا وقتی که حضرت امیر عبدالرحمن خان اول در چار کار اسپ ابرش را به من بخشش فرمود و با اسپ زین و لگام و غیره هیچ کار و باری نداشتم. حال آنکه در این وقت ها چنان الفتی به اسپ و سواری اسپ پیدا کرده ام که در عالم خواب هم آن را می دیدم. یک تفنگ دو میله

سبک ولی خیلی دور زن هم پیدا کرده بودم. خدمتگاران و سپاهیان متعددی که برای سرداران درباری از لوازمات بود حاضر و آماده شده بود. تنخواه هم به سه چهار برابر تنخواه تقاعدی زمان امیر شیر علی خان افزونی گرفته بود و یک سرایستان بسیار منظم و مزین که حمام بسیار اعلا و گل ها و درخت های لطیف داشت، و مال آن سردارانی بود که با فرنگی گریخته بودند، در "بابای خودی" نام محله کابل تخصیص و بخشش فرموده شده بود. عسکر در آن وقت ها بر سه صنف تصنیف می شد:

اول: عسکر نظامی که عبارت از پیاده و سواری و طوپ خانه بودند.

دوم: خاصه دار که آن هم مانند ژاندارمه یک چیزی شمرده می شد.

سوم: خوانین سوار نام فرقه سواری بود که بعضی خان ها و سردار ها تنخواه صد سوار یا پنجاه سوار یا بیشتر یا کمتر را گرفته اسب و اسلحه و سوار را خود آن خان یا سردار تدارک و دایماً حاضر می داشت و در وقت لزوم با سواران خود به جنگ یا دیگر خدمت حاضر می شدند.

این است که مرا درین صنف عسکر خوانین سوار ادخال و تنخواه پنجاه سوار را برایم تعیین فرمودند. حال تصور فرمائید که این چه کارهای نویست که برایم پیش آمده. پنجاه نفر جوانان سوار کار خوبی را انتخاب کردن، و پنجاه اسب خوب تندرست و توانایی را خریدن، اسلحه و لوازمات شان را مکمل نمودن و غیره از چنان کار هائیکه تا بحال سراسر بی خبر بودم و حال باید به هر گونه کار های سپاهی گری با خبر شوم. با تفنگ دو میله خود هر روز نشان انداختن، یا اسب را هر روز جولان تازی ها نمودن و دراثای دوانیدن اسب با تفنگ دو میله به چپ و راست فیر کردن، با یک تلوارک خیلی ظریف و سبک که یکی از دوستان حضرت پدر به من هدیه کرده بود و من خیلی آنرا دوست میداشتم در اثای تاخت اسب سیب یا بهی را بر یک میخ می گذاشتند به نشان زدن (که یکی دو بار ران و ساگری اسپم را هم زخمی نمودم!) از مشغله های هر روزه من شمرده می شده بود.

سراینها، به دربار هم دوام نمودن و علی الاکثر در وقت های عصر به همکاب حضرت امیر به هوا خوریها و گردشها رفتن هم داخل وظایف یومیۀ من بود.

علی الخصوص از بر نمودن صیغه های صرف و مبتدا ها و خبر های نحو عربی را از آخذ صاحب سبق گرفتن آن چنان بلایی بود که در میان این قدر کار های مزه دار خوشگوار نو یافته عالم سپاهی گری ام غیر تحمل می نمود.

نمی دانم که این صرف و نحو زبان عربی چرا این قدر یک چیزی واجبی شمرده می شد، که یک مدتی از عمر جوانان وطن را صرف و محو می نمود. در حالیکه از صرف و نحو زبان فارسی و یا زبان افغانی که زبان های وطنی خود ماست، حرف واحد نمی آموزانند. چشم ها و ذهن ها را با "ضرب یضرب ضربا": و یا "ضرب زید عمرا" کور و کر می سازند.

این واردات ذهنیه خود را چون از آخذ صاحب می پرسیدم می گفت: "اگر این علم صرف و نحو خوب خوانده نشود، قرآن شریف به هیچ صورت صحیح و درست خوانده نمی شود."

والحاصل این روز ها و ماه های اوایل حکومت حضرت امیر عبدالرحمن خان بدین صورت که مذکور گردید، تبدلات و انقلابات حیاتیۀ ام را تولید نمود.

حال یک قدری نظر انداز شده ببینیم که حضرت امیر چه اجراءات و چه اصلاحات و چه فعالیت و چه مشغولیت به کار برده اند:

چنانچه سابقاً هم اشاره شده بود، حضرت امیر در مقابل بسی اشکالات نسبت به وضعیت عمومی آن وقته افغانستان تک تنها مانده بود. هنوز غایله قندهار سراسر بر طرف نشده روساء و سرداران و خوانین و ملا هایی که انگلیزها را مغلوب کرده اند، هر یک چنان صاحب نفوذ و مالک نفوسند که امیر عبدالرحمن خان را نیز یکی از دست نشاندگان خود شان می شمارند. بعضی بازماندگان و طرفداران سرداران با فرنگیان پیوستگان و با امیر شیرعلیخانی ایوب خان، خواهان هر یک ازینها نیز چنان مدهش غوایی بود که بر طرف کردن آنها اولاً به یک قوه عسکریه نظامیه منتظم و ثانیاً به یک تدابیر بسیار سیاست پرورانه ضرورت و احتیاج می داشت. از روسای نامدار معروف غازی ها، یکی میربچه خان کهدامنی بود که او هنوز در چارکار به حضور حضرت امیر با جمله افراد زیر حکم و نفوذش به سلام آمده بهمرکابی شان به کابل آمده هیچ تمرد و سرکشی نداشت. غلام حیدر خان چرخ که در سابق هم در عسکری امیر شیرعلی خانی معلومات عسکری پیدا کرده بود و آدم فعال و جراری بود جلب توجه امیر را نموده اولاً به منصب کرنیلی اردلی حضور و رفته رفته نظر به درایت و صداقتی که داشت ترقی کرده می رفت.

ادامه دارد

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/ehsan_m_takmalae_roydade_tareekhi.pdf

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/ehsan_m_takmalae_roydade_tareekhi_۰۲.pdf